

شهادت از دیدگاه مولوی

* عبدالرحیم عناقه*

** محسن زمانی*

چکیده: این پژوهش با روش اسنادی در صدد بررسی دیدگاه مولانا در زمینه شهادت است. بررسی‌ها نشان داده است که مولانا شهادت را مرگ آگاهانه و اختیاری انسان برای نیل به سرچشمۀ نور و هستی می‌داند. او شهید را عاشق والامقامی می‌داند که با حرکتی ارادی به خاطر هدفی مقدس جان را نثار معشوق می‌کند. معرفت و ایمان، در انسان عشق پدید می‌آورد؛ و عشق باعث شجاعت و درنهایت منجر به جانبازی عاشق برای رسیدن به معشوق می‌گردد. معشوق حقيقة خود خریدار جان جانبازانی است که در راه وصالش تمام بلاها و مشقات را به جان خریده‌اند. به عقیده‌وی ارزش جانبازی و فداکردن جان بستگی به ارزش کسی دارد که برایش جان می‌بازد. وی میزان قدر و منزلت هر فرد به ویژه عاشق را هم‌سنگ محبوب و معشوق او معرفی می‌کند. به همین سبب معتقد است که چون معشوق شهید، ارزشمندترین موجود یعنی خداوند است؛ شهید جایگاه بلند و شریفی دارد. از نظر پیر بلخ کشنده نفس چه در جهاد اصغر باشد یا جهاد اکبر، شهید محسوب می‌شود، چرا که در هر دو عاشق به مشاهده معشوق رسیده پس از فنا به مقام بقا نائل گشته و ضمن رهایی از رنج، نزد حق رزق و روزگاری شیرین دارد.

کلیدواژه‌ها: شهید، شهادت، ایثار، جانباز، جهاد، مولوی

E-mail : Dranagheh2013@gmail.com

* دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان

E-mail: e5382000@yahoo.com

** کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان

پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۶/۲

مقدمه

آنها که ربوءة المستند از عهد الاست باز مستند
در منزل درد، بسته پایند در دادن جان گشاده دستند
(مولوی، ۱۳۸۷: بیت ۷۱)

شهید واژه‌ای است به معنای حاضر، شاهد، کشته در راه خدا و دین (فرهنگ معین، ذیل واژه شهید) و شهادت یعنی کشته شدن در راه خدای تعالی. در فرهنگ قرآنی از شهادت با تعبیر «قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یاد شده و این مرگ را شهادت و کشتگان آن را شهید می‌نامند. پس شهادت، مرگ سرخ و مقدسی است که انسان آزاده با شناخت کامل آن را در راه عقیده‌ای مقدس انتخاب می‌کند. شهادت نزد مولانا از بین رفتن وجود نیست؛ بلکه به طرف مقصود عالی خود پرواز کردن است. زندگی و مرگ به معنای آمدن از خدا و رفتن به سوی خدادست. اما هر رفتی هر چند خونین باشد، شهادت محسوب نمی‌شود.

گر به هر خون ریزی گشته شهید
(مثنوی، دفتر پنجم: بیت ۳۸۲۵)

اگر تنها ریخته شدن خون یک فرد انسانی دلیل شهید بودن او می‌گشت، کافری که خونش ریخته شده و کشته می‌شود، او هم به مقام ابوسعید ابوالخیر نائل می‌گشت (جعفری، ۱۳۷۳: ج ۱۲: ۵۴۸).

عرفان اسلامی به نوعی با شهادت و مفاهیمی از این قبیل پیوند دیرینه دارد. عرفان با جهاد و حماسه به هم آمیخته است. عارف راستین حتماً اهل حماسه نیز هست و از آن طرف مدافع جنگجو نیز حتماً اهل عرفان خواهد بود؛ چون جنگ کردن برای حفاظت و صیانت از دین بدون عرفان و معنویت امکان‌پذیر نیست، چنان‌که عرفان کامل خدا نیز بدون تولی و تبری ممکن نیست.

عرفان ناب نه تنها با جنگ و دفاع ناسازگاری ندارد بلکه دفاع و حماسه مقدس را لازم دارد. مدعی عرفان اگر بگوید: من اهل جنگ و دفاع نیستم خود را از معروف متزوی کرده نه از دنیا. از این‌رو اگر عارفی سلطه‌پذیر شد و طغيان سرکشان را امضا کرد عرفان او دکان است نه عرفان، و اگر جنگجویی اهل معرفت نبود، سلحشوری اش تھور است، نه شجاعت و حماسه مقدس (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۵۲).

پیشوایان ما همواره بر جهاد با دشمن تأکید داشته‌اند. حضرت علی^(ع) می‌فرمایند:

جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را بر دوستان خاص خود گشوده است و آن لباس تقوّا، زره محکم و سپر مطمئن اوست، هر کس آن را از روی بی‌اعتنایی (نه به طور عمل) ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر انداز او می‌پوشاند و بلاز هرسوا را احاطه می‌کند (نهج البلاغه، خطبه ۲۷۱).

یکی از عرفایی که شهادت در آثار او جایگاهی خاص دارد، مولانا جلال الدین محمد بلخی است. او در دو کتاب دیوان شمس و مثنوی معنوی، اشعار زیبایی درباره شهید و شهادت سروده است. در آثار منتشرش فیه ما فیه، مکتبات، مجالس سبعه نیز مباحثی در این زمینه وجود دارد. این پژوهش که با روش اسنادی انجام گرفته سعی بر تبیین دیدگاه مولوی درباره شهادت و نتایج آن دارد.

مفهوم شهید و شهادت

شهید کسی است که در راه خدا جان خود را قربانی می‌کند و از این طریق به نهایت کمال و سعادت رسیده، نزد خدا نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مولانا براساس معیاری که امام عارفان علی^(ع) مشخص می‌کند: «قیمةُ كُلِّ امرءٍ مَا يُحِسِّنُ» معتقد است: شرف هر عاشقی بهقدر شرف معشوق اوست، معشوق هرچه لطیف‌تر و ظریف‌تر و شریف‌جوهرتر، عاشق او عزیزتر:

ضُرُوبُ النَّاسِ عُشَاقٌ ضُرُوبًا
فَاكِرْمَهُمْ اشْفَهُمْ حَبِيَا
(المتنبی)

شهید عاشقی است که معشوق و هدفش خدادست و در هستی ارزشمندتر از حق تعالی وجود ندارد و این خود بیان گر شرف و عزت والای شهید است. شهید پیش از کشته شدنش بهدلیل مبارزه با دشمن درون و برون به نوعی معرفت و شهود و عشق مضاعفی دست می‌یابد که این خود باعث ایثار بهترین و با ارزش‌ترین سرمایه‌اش یعنی جان او می‌گردد و چنان سرعتی در پرواز به کوی دوست پیدا می‌کند که نمی‌توان آن را با حرکت باد یا پرواز هیچ پرنده‌ای مقایسه کرد. آنان بال‌های پروازشان را با رهایی از انواع خودی سبک کرده و با شکستن زندان طبیعت و گذشتن از ظواهر، نقش‌ها و صورت‌های زود گذر به سوی بارگاه قدسی و کبریایی پر می‌گشایند.

کجاید ای سبکروحان عاشق	پرنده‌تر ز مرغان هایی
کجاید ای شهان آسمانی	بدانسته فلک را درگشایی
کجاید ای در زندان شکسته	بداده وامداران را رهایی
کجاید ای در مخزن گشاده	کجاید ای نوای بینوایی
در آن بحرید کاین عالم کف اوست	زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت‌های عالم	ز کف بگذر اگر اهل صفائی
دلم کف کرد کاین نقش سخن شد	بهل نقش و بدل رو گر ز مایی

(دیوان شمس، غزل: ۲۷۰۷)

یار سبکروح به وقت گریز	تیزتر از باد صبا بوده‌ای
(دیوان شمس، غزل: ۳۱۶۵)	

شهیدان راه عشق چون می‌دانند خون‌بهایشان، دیدار معشوق است بنابراین در جان باختن مشتاق‌اند.

ما بها و خون‌بهای را یافتیم	جان باختن بستافتیم	جانبِ	جان باختن	ما
(مثنوی، دفتر اول: بیت ۱۷۵۰)				

حکیم سبزواری گوید:

اشارت است به حدیث قدسی، «وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقَتْهُ، وَمَنْ عَشَقَتْهُ قَتَّلَهُ، وَمَنْ قَتَّلَهُ فَعَلَى دِيْنِهِ» هر که عاشقم شود عاشقش شوم و هر که او را عاشق شوم کشمش و هر که را کشم بر من است خون‌بهای او (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۲۳).

من شهید عشقم و پرخون کفن می‌آید	خون‌بهای اندر کفن می‌آید	کانچنان شیرین ذقن می‌آید	بر سرم نه آن کلاه خسرلوی	من شهید عشقم و پرخون کفن می‌آید
(دیوان شمس، غزل: ۱۶۶۲)				
تو بدان قالب بمنگر گبروشن	چون خلف دادستان جان بقا	جان ایمن از غم و رنج و شقا	پس شهیدان زنده زین رویند و خوش	تو بدان قالب بمنگر گبروشن
(مثنوی، دفتر دوم: بیت‌های ۳۸۴-۳۸۵)				

این عشق است، که انسان را به حرکت و تکاپو وامی دارد؛ به عبارتی شهید را سر ذوق می‌آورد تا جان را ایثار کند:

پرواز عاشق با عشق است... وای به حال مرغی که بدون بال و پر آرزوی پریان داشته باشد. عشق به معشوق حقیقی، پر و بال ماست. عشق است که شدیداً ما را بهسوی معشوق می‌کشاند (جعفری، ۱۳۷۳، ج ۱: ۶۸).

 عشق عجب غازی ایست زنده شود زو شهید
 سر بنه ای جان پاک پیش چنین غازی ای
 ای خنک آن جان پاک کز سر میدان خاک
 گیرد زین قلبگاه قلب پروازی ای
 (دیوان شمس، غزل: ۳۰۱۳)

 آب حیات نزل شهیدان عشق توست
 این تشنۀ کشتگان رازان نزل می‌چشان
 (دیوان شمس، غزل: ۲۰۴۸)

اما سؤال اینجاست که این عشق از کجا به دست می‌آید؟ در پاسخ باید گفت: شهید پیش از شهادت، به معرفت و شهود و عشقی مضاعف دست یافته، که این خود باعث شده بالارزش ترین سرمایه‌اش یعنی جان خود را فدا و به کوی دوست پرواز کند. این پرواز خونین عاشقانه آرزوی هر انسان مؤمنی است:

 این علم موسقی بر من چون شهادت است
 چون مؤمنم شهادت و ایمانم آرزوست
 (دیوان شمس، غزل: ۴۵۷)

اما شهادت نصیب بندگان خاص حق می‌شود. این عالم خاکی لایق خاکیان و عالم افلاک از آن بلاکشان عشق است. بلای او را کشیدن همان و به دست آوردن گنج بی‌پایان همان و چه زیبا امام عارفان علی^(۴) که در راه عشق زخم و بلا را به جان خرید و هر کسی نمی‌تواند خریدار زخم عشق شود:

در عشق هر آنکه شد فدایی	نبود ز زمین بود سمایی
زیرا که بلای عاشقی را	جانی شرط است کبریایی
زخم آیت بندگان خاص است	سردفتر عاشق خدایی
کاین عالم خاک خاک ارزد	آنجا که بلا کند بلایی
یک جو ز بلاش گنج زرهاست	ای بر سر گنج بین کجایی
ای آنک تو بوی آن نداری	تو لایق آن بلا نیایی
لایق نبود به زخم او را	الا که وجود مرتضایی

(دیوان شمس، غزل: ۲۷۶۲)

زیرا ارادت خویش را به شهیدان بیان کرده و عاشقی را شیوه رندان بلاکش برمی‌شمرد:
کجاید ای شهیدان خدایی دشت کربلایی
(دیوان شمس، غزل: ۲۷۰۷)

شهیدان همان بلاکشان عشق‌اند که از مرگ و سختی‌ها و رنج‌های راه عشق باکی ندارند؛ بلکه آنان به پیشواز بلا رفته و از آن استقبال می‌کنند. چنان‌که امام حسین^(ع) خون خود را نثار راهی که آگاهانه انتخاب کرده می‌کند؛ زیرا برای او مسئله بودن یا نبودن نیست، بلکه مسئله فنای عاشقانه است. پس روز عاشورا تیشه بر دیواره‌های ضخیم دنیا می‌کوبد و خود را رها می‌سازد.

او فداییست هیچ فرقی نیست	پیش او مرگ و نقل یا بودن
کاین شهیدان ز مرگ نشکیند	عاشقاند بر فنا بودن
از بلا و قضا گریزی تو	ترس ایشان ز بی‌بلا بودن
شش می‌گیر و روز عاشورا	تونانی به کربلا بودن

(دیوان شمس، غزل: ۲۱۰۲)

البته باید گفت که مولانا در داستان پادشاه جحود و افکیدن طفل در آتش از تمثیل‌هایی بهره جسته تا ثابت کند مرگ و شهادت در راه حق به ظاهر داغ و آتشین و همراه با بلا است ولیکن در دیدگاه عاشق این آتش چون آب است. وی در این داستان از تمثیل افکیدن ابراهیم^(ع) در آتش نمرود، طفل در زهدان مادر، تمثیل مرگ و شهادت به آبی در صورت آتش استفاده کرده تا بیان

کند که حیات آدمی با مرگ گستاخ نمی‌شود و دیگر آنکه این عشق با بلا و خون عجین است ولیکن برای عاشقان کوی دوست چیزی جز شیرینی، شادی و سرور نیست.

خواست تا او سجده آرد پیش بُت	بانگ زد آن طفل: اَنِي لَمْ أُمْت
اندر آ ای مادر، اینجا من خوشم	گر چه در صورت میانِ آتشم
اندر آ مادر، بین بُرهانِ حق	تا بینی عشرتِ خاصانِ حق

(مثنوی، دفتر اول: بیت‌های ۷۸۵-۷۸۳)

مولانا در داستان مسجد مهمان کش بسیار زیبا مسئله جانبازی و معرفت نسبت به مرگ را مطرح می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که هر کس پروانه‌ای بی‌باک شد و به دور شمع چرخید در این راستا جانش را می‌دهد و پرهایش می‌سوزد، ولی در عوض خود را به معشوق می‌رساند و آن گنج و زر اصلی را به دست می‌آورد.

حاضرم، اینک، اگر مردی بیا	برجهید و بانگ بزرد کای کیا
زر همی ریزید هر سو قسم قسم	در زمان بشکست ز آواز آن طلسم
کوری ترسانی وا پس خزان	گنج‌ها بنهاد آن جانباز از آن
خویشن در باخت آن پروانه خو	شمع بود آن مسجد و پروانه او
بس مبارک آمد آن انداختش	پر بسوخت او را، ولیکن ساختش

(مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۴۳۵۸-۴۳۵۳)

خاصیت شهید عاشقی و جانبازی است چون دعوت می‌شود؛ به این دعوت لیک می‌گوید:

شمع چون دعوت کند وقتِ فروز	جانِ پروانه نپرهیزد ز سوز
(مثنوی، دفتر چهارم: بیت ۳۸۰۸)	

مولوی جان را به مجنون تشبیه می‌کند و تن را به شمشیر و معتقد است از آن رو غزا بر مؤمنان واجب شد تا شمشیر را از دست مجنون بستاند به عبارتی جان را از چنگال تن برهاند:

تا سtanند از کفِ مجنون سِtan	پس غزا زین فرض شد بر مؤمنان
وا سtan شمشیر را ز آن زشت خو	جانِ آن مجنون، تنش شمشیر او

(مثنوی، دفتر چهارم: بیت‌های ۱۴۴۰-۱۴۳۹)

در مثنوی مؤمنان تشویق می‌شوند تا در صف رزم درآمده، به جهاد اکبر و اصغر پردازند و تأکید می‌شود مؤمن در این نبرد اگر کشته شود و تنش را به خاک بسپارند در عوض جانش از زندان تن رها شده و درهای بهشت به رویش گشوده و از رزق و روزی آسمانی بهره‌مند می‌گردد. در حالی که برخی آنان را مرده می‌پندارند، حال آنکه شهیدان زنده‌اند و فریاد «یا لیتْ قومی یَعْلَمُونَ» سر می‌دهند. بنابراین شهادت عرفاتی ویژگی‌های خاص خود را دارد که الزاماً به معنی شهادت عینی و بیرونی نیست؛ بلکه هر گاه عاشق به مشاهده معشوق رسید و به عبارتی در او فانی شد به مقام شهادت رسیده است. نکته مهم آن است که شهادت از هر نوع که باشد به‌هرحال فرد پس از شهادت به دیدار حق نائل می‌شود. درواقع او آنقدر لیاقت و شایستگی پیدا می‌کند که بین او و حق حجاب‌ها برداشته می‌شود. چنانچه مولانا بر این عقیده است که برای رسیدن به مرحله برداشته شدن حجاب‌ها گاه فرد زنده دنیاست ولیکن به این مقام (دیدار حق) رسیده است.

چون نفس اماره مقهور شد، هم در این حیات شهید شد و غازی شد (افلاکی، ۱۳۸۵: ۶۶۲ - ۶۶۱).

افلاکی خود فرق مجاهد در جهاد اکبر و اصغر را این گونه بیان می‌کند:

مجتهاهان تن بدنهن هدایت بستانند، چنانک قرآن گفت: «وَالذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنْهُدْيَنَّهُمْ سُبَابَنَا...» [عنکبوت: ۶۹] و غازیان جان بدنهن، حیات باقی بستانند، چنان که قرآن گفت: «...إِلَّا حَيَاءَ عِنَّتْ رَبِّهِمْ يُرِيزُّونَ» [آل عمران: ۱۶۹] (افلاکی، ۱۳۸۵: ۶۵۶).

ای بسا نفس شهید مُعتمد مرده در دنیا چو زنده می‌رود
روح رهزن مُرد و تن که تیغ اوست
(مثنوی، دفتر پنجم: بیت‌های ۲۷ - ۳۸۲۶)

مولانا با نشر و شیوع این حکمت قرآنی که مرگ، شهیدان راه خدا را، کوچکترین صادمه‌ای و آسیبی نمی‌رساند و حیاتشان جاودان است، بشر را از هر نوع خوف و هراس و عقاید بدینی نسبت به جهان که دامگه حادثه است نجات داده و حیات انسانی را دلکش و زیبا و افق آن را از تجلی افکار خود روش ساخته است (دھباشی، ۱۳۸۲: ۳۹۵).

پس شهادت در این منظر یعنی گذار از زندگی دنیوی به سوی زندگی اخروی «نیست» شدن نیست، «هست» شدن است. بلکه «هست تر» شدن است یعنی رسیدن به هستی‌ای پر زنگ تر، «هستی تر» (رضایی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۴۰).

مرگ می‌دیدم، وداع این جهان پیش از درها بر همه کی شود؟... امر لا تُلْقُوا بِكَيْرَد او به دست سارُعُوا آید مر او را در خطاب	گفت حمزه: چونک بودم من جوان سوی مردن کس به رغبت کی رود؟ آنک مردن پیش چشمش تهلکه است و آنک مردن پیش او شد فتح باب
---	---

(مثنوی، دفتر سوم: بیت‌های ۳۴۲۹-۳۴۳۲)

و چه زیبا مولانا دیدگاه حضرت علی^(ع) را درباره شهادت بیان می‌کند:

«بَلْ هُمْ أَحْيَاءٌ» پی من آمده است انَّ فِي قَتْلِي حَيَاٰتِي دائمًا كَمْ أَفَارِقُ مَوْطِنِي حَتَّى مَتِي لَمْ يَقُلْ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	فُتُلُونِي يا ثِقَاتِي لَا يَمَا إِنَّ فِي مَوْتِي حَيَاٰتِي يا فَتِي فُرْقَتِي لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونَ
--	---

(مثنوی، دفتر اول: بیت‌های ۳۹۳۳-۳۹۳۶)

زندگی وقتی ارزشمند است که همراه با شرافت، کرامت و آزادگی باشد و زندگی زیر بار ستم ارزشی ندارد؛ از این رو آزاد مردان حتی زندگی ظاهری خود را در راه حیات طبیه معنوی فدا می‌کنند؛ چون در کی عالی تر از زندگی دارند، شهادت طلبی هم در سایه چنین درک و شناختی پدید می‌آید (بهشتی، ۱۳۸۷: ۹۴).

در داستان شاعری که شیعه اهل حلب را طعن می‌کند؛ سیار زیبا مولانا دیدگاه خود را نسبت به شهادت بیان می‌کند. داستان بدین گونه است که روز عاشورا اهالی حلب گرد هم جمع شده و در ماتم خاندان رسول^(ص) ناله و نوحه و گریه سر می‌دهند. در این بین شاعر غریبی از راه می‌رسد و با شنیدن صدا در صدد بر می‌آید تا دلیل این غم و ماتم را بیابد و با خود می‌گوید بی‌تر دید ناله و زاری این جمع برای شخصی مهم است. از اهالی می‌خواهد تا برای او نام و لقب کسی که برایش نوحه سر داده‌اند شرح دهند تا برایش مرثیه بسراید. یکی از اهالی شاعر را خطاب قرار می‌دهد که مگر تو شیعه نیستی که روز عاشورا را نمی‌شناسی و شاعر حلب به آن‌ها چنین می‌گوید که آری شیعه هستم

ولی چه دیر ماتم دوران یزید به این سرزمین رسیده است. مگر شما تاکنون خفته بودید که اکنون در عزا جامه می‌درانید. آن‌گاه مولانا دیدگاهش را نسبت به شهادت حسین^(ع) و یارانش از زبان شاعر غریب این‌گونه بیان می‌کند:

زآنک بد مرگیست این خوابِ گران	پس عزا بر خود کنید ای خفتگان
جامه چه‌درانیم و چون خاییم دست؟	روح سلطانی ز زندانی بجست
وقتِ شادی شد چو بشکستند	چونک ایشان خسرو دین بوده‌اند
بند کنده و زنجیر را انداختند	سوی شادروانِ دولت تاختند
گر تو یک ذره ازیشان آگهی	روز ملکست و گش و شاهنشهی
زآنک در انکارِ نقل و محشری	ور نئی آگه، برو بر خود گری
که نمی‌بیند جز این خاکِ کهنه	بر دل و دین خربت نوحه کن

(مثنوی، دفتر ششم: بیت‌های ۸۰۲-۷۹۶)

نتایج شهادت

مولانا با تأسی به قرآن و سنت، برای شهید توفیقاتی برمی‌شمارد. در منظر مولانا شهادت رهایی انسان از تنگاتنگی جان و جهان برای شکستن حصارها و رهایی بوسی نور و نسیم و نوازش خداوندی است. پس شهید نه یک پایان تلخ بلکه یک آغاز شیرین دارد؛ آغاز آغازهای مبارک، با نتایج زیر:

رسیدن به فنا و بقا

فا رابطه‌ای تنگاتنگ با ایثار و از خود گذشتگی دارد. مرتبه فنا جایی است که انسان غیراز خدا هیچ نبیند و شهادت در لحظه‌ای که اتفاق می‌افتد، همین است. او اگر خودش را ببیند، شهید نمی‌شود. تا خدا را جایگزین خودش نکند، نمی‌تواند به چنین کاری دست بزند. پس آن‌کس که ایثار جان می‌کند در بالاترین مراتب عرفانی به فنا و پس از آن به بقا راه یافته است.

شهادت در معنای کلی آن حکایت از کمالی مشخص دارد، یعنی کسی که هستی خود را در راه خدا می‌دهد و فانی فی الله می‌شود و شهید کسی است که شایستگی رسیدن به این مقام را داشته

است؛ یعنی به درجه‌ای از خودشناسی و معرفت رسیده که خدا او را شایسته فانی شدن در وجود خود دانسته است.

مرتبه فنا، مرتبه شهود است؛ آنچه سالک فانی، در این مقام می‌بیند به حق می‌بیند، نه به خود. کمال یقین هم برای او در این گونه مشاهده حاصل می‌شود و معنی سخن مشایخ صوفیه که یقین را عبارت از مشاهده خوانده‌اند، در این مقام می‌تواند برای وی تحقق یابد (محمدیان، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

آن کس که به مقام فنای فی الله رسید مانند شهیدان از نعمت‌های دو جهان بهره‌مند می‌گردد.
زهره‌ای کز بهره حق بردارد چون شهیدان از دو عالم برخورد
(مشوی، دفتر چهارم؛ بیت ۲۶۰۷)

آن کس که به مرحله فنا رسید در اصل به مرتبه شهیدی و شهود حق رسیده است؛ پس باید در بی فنای خویش باشی تا به مقام ارزشمند مشاهده راه یابی، همچنان که عود به دلیل رهایی از عقده‌ها، گره‌ها و فناشدنش، از آتش استقبال می‌کند:

آتش پریر گفت نهانی به گوش دود	کر من نمی‌شکید و با من خویش است عود
قدر من او شناسد و شکر من او کند	کاندر فنای خویش بدیدهست عود سود
سر تا به پای عود گره بود بندبند	اندر گشایش عدم آن عقده‌ها گشود
ای یار شعله‌خوار من، اهلاً و مرجا	ای فانی و شهید من و مفسخر شهود
بنگر که آسمان و زمین رهن هستی‌اند	اندر عدم گریز از این کور و ز آن کبود
سنگ سیاه تا نشد از خویشتن فنا	نی زر و نقره گشت و نی ره یافت در نقود

(دیوان شمس: غزل ۸۶۳)

هیچ کس بدون ورود به سرمنزل فنا راهی به بارگاه کبریایی ندارد. معراج عالم بالا همان نیستی است که برتر از عالم طبیعت است، تنها عاشقان کوی الهی هستند که مذهب و دینشان هستی واقعی نیستی‌نما است.

هیچ کس را تا نگردد او فنا	نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک؟ این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی

مُنتهای کار او محمود بُد (مثنوی، دفتر ششم: بیت‌های ۲۳۴-۲۳۲)	چونک از هستی خود او دور شد جان‌های بسته اندر آب و گل در هوای عشقِ حق رقصان شوند جسمشان در رقص و جان‌ها خود مپرس
چون رهند از آب و گل‌ها شاد دل همچو قرصِ بَدر بِنَقْصَان شوند و آنکِ گرَدِ جان، از آن‌ها خود مپرس (مولوی، دفتر اول: بیت‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۶)	

خواجه ایوب در شرح ایيات فوق گوید:

مراد از رهایی جان و دل از قید آب و گل؛ فنای اوصاف بشری و اتصاف به صفات الهی است. حاصل آنکه رقص کامل در عشقِ حق از روی شادی و آزادی است نه از هستی موهم و وجود معلوم (خواجه ایوب، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۲۱).

پس آخرین مرتبه سلوک عرفانی (فنا و بقا) چیزی جز شهادت نیست. بقای بالله که از پس فنا رخ می‌دهد در قرآن نیز، در خطاب به شهیدان به صراحةً آمده است. در همین راستا است که جان عاریت امانتی در نظر می‌آید که سپرده دوست است و باید تسلیم وی شود. البته کشته‌شدن در راه دوست آنقدر دور از دسترس و رسیدن به آن سخت است که عاشق صادق آن را به عنوان والاترین آرزوی خوبیش مطرح می‌کند. در حقیقت شهادت را می‌توان در شمار همان فنایی بهشمار آورد که عرفاً و از جمله مولانا می‌خواهند از طریق سیر و سلوک به آن دست یابند. منظور عرفان از فنا یعنی فنا شدن و در آمیختن عارف با حق که این معنی مطابق روایات و برخی آیات قرآن از خصوصیات مقام شهادت است که برای شهید جایگاهی جاودان قائل‌اند و او را زنده جاوید نامیده‌اند. پس با مرگی که از نوع شهادت است، مؤمن زندگی حقیقی و جاوید کسب می‌کند؛ درحالی که مرگ برای افراد سست ایمان مردن و نابودی است.

هست بر مؤمن شهیدی زندگی بر منافق، مردنشت و زندگی
 (مثنوی، دفتر دوم: بیت ۱۰۷۶)

شهید در خون خود می‌غلطد و با قالب تن در خاک می‌افتد؛ لیکن روح او به افلک می‌رود و آن هرگز نابودشدنی نیست.

از چون مگو، بی‌چون برو، زیرا که جان را نیست جا

از نی برو، مجنون برو، خوش در میان خون برو

گر قالت در خاک شد جان تو بر افلاک شد
گر خرقه تو چاک شد جان تو را نبود فنا
(دیوان شمس: غزل ۱۸)

توفيق رزق حقيقي

شهيدان نزد خدا از رزق و روزى بي حد و حصر و ابدى بهره مندند و اين همان رزق حقيقي آدمى است پس:

حضور بر خوان و سفره الهى مقامى است که خداوند به خاصان در گاهش عنایت مى فرماید و شهيد هم به واسطه شهادتش به مقامى مى رسد که همنشين مقرب ترين و عزیزترین موجودات در نزد خداوند مى شود و در زمرة قدیسان قرار مى گيرد (خلجی، ۲۲۸: ۱۳۸۹).

در شهيدان «يرزقون» فرمود حق آن غذا را نى دهان بُد، نى طبق
(مشوی، دفتر دوم، بيت ۱۰۸۸)

هين ز سرها کاسه زيبا در چنين مهمانى اي روز مهمانى ست امروز الصلا جانهای پاک
(دیوان شمس: غزل ۲۸۰۹)

شهيد با شهادتش قفس تن را شکسته و مرغ جانش را به سوي گلزار دوست پرواز مى دهد؛ نزد حق روزى مى خورد و به جانهای پاک مى پيوندد:

کي	بود	کر	قفس	برون	پرد	مرغ	جانم	به سوي	گلزارى
بل	هم	احياء	عِند	ربهم	بحورد	يرزقون	در	اسرارى	
جان	بر	جانهای	پاک	رود	در	جهانی	که	نيست	پيکاري

(دیوان شمس: غزل ۳۱۶۳)

تجارت سودمند

فروزانفر درباره نگاه مولانا نسبت به مرگ مى نويسد:
مولوی به تن خاکى و مرگ آن، تأسف ندارد و پيکر ياران را با شادى به گورستان می برد؛ براساس همین نظر است که مراثى مولانا درباره شمس الدین تبريزى و صلاح الدین زركوب چنان قوت و سوز و گدازى که ما توقع مى كيم ندارد و مثل اين است که ادای تکليف کرده است (فروزانفر، بي تا: ج ۶۷۹).

چون که جانش وارهید از ننگِ تن

رفت شادان پیشِ اصلِ خویشتن

(مثنوی، دفتر پنجم: بیت ۲۲۷۹)

مولانا هدف از آمدن به این دنیا را تجاری می‌داند که در آن مال و جان ایشار می‌شود تا در عوض آن از خداوند کالاهای بهتری دریافت نمود:

مقصود از این بازار دنیا نظاره تنها نیست، مقصود بازارگانی است به مال و به نفس بدل

کردن تا عوض‌های شریف از مشتری ان الله اشتري دررسد بی‌نهایت و بدین داعی

منت باشد فراوان و براحسان‌های ماضی منضم گردد (مولوی، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

مولانا براین باور است که خون شهیدان از آب پاک‌تر است و قداست خاصی دارد؛ بنابراین

نیازی به غسل و شست و شوی شهید نیست:

گر خطا گوید، ورا خاطی مگو

گر بود پُرخون شهید، او را مشو

خون شهیدان ز آب اولی ترست

این خطرا را صد صواب اولی ترست

(مثنوی، دفتر دوم، بیت‌های ۶۷-۶۶)

بدن و جامه شهید از ناحیه روح و اندیشه و حق پرستی و پاک‌باختگی اش کسب

شرافت کرده است. شهید اگر در میدان معركه جان به جان آفرین تسلیم کنند، بدون

غسل و کفن با همان تن خون‌آلود و جامه خون‌آلود دفن می‌شود (مطهری، ۱۳۷۵: ۶۹).

حق خریدار چنین جان و هستی عاشق بی‌باک و پاک است. در بیت زیر سخن بر سر فروش

هستی خود به حضرت حق است؛ همچنان که در حدیث قدسی آمده است که دیه مؤمن من هستم:

من طلبی و جلنبی و من وجلنبی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من

عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیه و من علی دیه فاتا دیه (میبدی،

۱۳۷۱، ج ۱: ۱۹۸).

من غلام آنک نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضل وجود

(مثنوی، دفتر پنجم: بیت ۴۹۰)

خون جانم گر بریزد او، بود صد خون‌بهای

(دیوان شمس: غزل ۱۵۵)

شهادت بهترین تجارت و سودمندترین آن است؛ زیرا که می‌دانی با این سفرت به اعلی علیین خواهی رفت و در آنجا تاج و سریر و مهتری کسب خواهی کرد، پس جان می‌دهی و در عوض گوهر فراوانی به دست خواهی آورد:

چونک ز آسمان رسد تاج و سریر و مهتری
به که سفر کنی دلا، رخت به آسمان بری
سر که دهی شکر بری، شبه دهی گهر بری
سرمه دهی بصر بری، سخت خوش است تاجری
(دیوان شمس: ترجیع بند ۱۸)

برای انسان‌های موحد چیزی بالاتر از آن نیست که نعمت وجود را در راه رضای
معبود به کار گیرند و در راه خدا فدا شوند. آمادگی برای فداشدن، نشانه صدق انسان
در راه محبت خداست. خدا مشتری جان‌ها و مال‌هast و در برابر آن بهشت را وعده
داده است (بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۲).

ریخته‌شدن خون عاشقان عارف بهترین، زیباترین و شیرین‌ترین لحظه‌ای است که
انتظارش را می‌کشیند و آن لحظه را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنند. در برابر چنین
معامله و معاقبه‌ای فقط خدا را می‌خواهند و بس. خداوند در آیه ۱۱۱ سوره توبه
می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اُشْتَرَى...»، همانا خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت
خریده است. دیه جانی که من در راه خدا نثار کرده‌ام، دیدار جمال حضرت
حق تعالی است؛ بنابراین دیه خود را می‌خرم که این کسبی حلال است (زمانی، ۱۳۸۳، ج

.۶۰۹: ۲).

مشتری من خدایست، او مرا
می‌کشد بالا، که اللَّهُ اُشْتَرَى
خون‌بهای خود خورم، کسب حلال
(مثنوی، دفتر دوم: بیت‌های ۳۹-۴۳).

ای درویش اگر روزی، صید دام وی شوی و کشته راه وی گردی، به عزت عزیز
که جز بر کنگره عرش مجیدت نبند؛ «من احیبی قتلته و من قتلته فانا دیته»
(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰: ۴۹۴).

در نثار عشق جان‌افرای او
قالب از جان هر زمان پرداختیم
ما درین داد و ستد پرداختیم
(دیوان شمس: غزل ۱۶۷۵)

مولانا در داستان صدر جهان نکته‌های بسیاری در باب پایداری بیان می‌کند و حق را خریدار

جان آدمی می‌داند:

مال و تن برفاند، ریزان فنا
حق خریدارش، که: الله اشتری

(مثنوی، دفتر سوم: بیت ۴۱۱۵)

در دفتر اول مثنوی در حکایت شیر و گرگ و رویاه به زبان تمثیل آمده است که اگرچه عشق، متعای ناچیز، اعتباری و موقعت از عاشق می‌گیرد، لیکن جهانی پرازش به او ارزانی می‌دارد. مطابق این داستان چون گرگ در تقسیم غذا خود را به حساب آورد مورد خشم شیر قرار گرفت و چون نوبت به رویاه رسید او هر سه شکار را به شیر اختصاص داد و از خود سخنی به میان نیاورد. شیر نیز چون این بدید، هر سه را به رویاه بخشید و او را بر چنین ایثاری تحسین کرد. مولوی پس از بیان این تمثیل زیبا به بحث عشق ربانی باز می‌گردد و سالکان را به ایثار و بندگی در راه حق فرامی‌خواند و درقبال آن به دست آوردن جهانی بزرگ و ارزشمند را توصیه می‌کند؛ که خود به نفع بندگان است. **والا حق از هرچیزی بی‌نیاز و مبراست:**

چون فقیر آید اندر راه راست
شیر و صید شیر خود آن شماست
ز آنک او پاکست و سبحان وصف اوست
بی‌نیازست او ز نفر و مفر و پوست
هر شکار و هر کراماتی که هست
از برای بندگان آن شه است

(مثنوی، دفتر اول: بیت‌های ۴۱-۳۱۳۹)

شهیدان راه عشق چون می‌دانند خون‌بهایشان دیدار معشوق است بنابراین در جان باختن مشتاق‌اند.]

ما بها و خون‌بهای را یافتیم
جان باختن بستافتیم
(مثنوی، دفتر اول: بیت ۱۷۵۰)

لازمه عشق ایثار و فداکاری است. آنکه می‌خواهد به مقصد والاتر بر سد ناچار از قربانی کردن است. شیمل در این زمینه گوید:

تطور بسوی مراتب بالاتر، استكمال، یک فرآیند مکانیکی و خود به خودی نیست بلکه چیزی است که می‌توان بدان دست یافت، به شرط آنکه مخلوق مشتاقانه و از روی عشق خویشتن را برای مقصد والاتر قربانی کند و این یادآور داستان پروانه و

شمع است که پروانه خویشتن را به شعله شمع می‌زند برای آنکه جزئی از آن شعله شود، و به اختیار خود «خود» قربانی کند تا به زندگی متعالی تری نایل گردد (شیمل، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

پس باید خوی جانبازی را از پروانه آموخت:

عاشقها کمتر ز پروانه نهای
کی کند پروانه ز آتش اجتناب
(دیوان شمس: غزل ۳۰۴)

چو پروانه جانباز بسااید برین شمع
چه موقف رفیقید چه وابسته بندید
(دیوان شمس: غزل ۶۳۸)

برو بذد ز پروانه خوی جانبازی
که آن تو را بهسوی نور شمع دین کشدا
(دیوان شمس: غزل ۲۲۸)

آنان که آتش عشق حق را در دل دارند؛ چون حسین^(ع) با زخم و تیغ و یا چون حسن^(ع) با جام
زهر به استقبال معشوق می‌روند:

هر کاتش من دارد او خرقه ز من دارد
زخمی چو حسین استش، جامی چو حسن دارد
(دیوان شمس: غزل ۶۰۴)

مولانا معتقد است جهاد اصغر همان جنگ با دشمن دین و کشتة آن شهید است و جهاد اکبر
جنگی است که در آن مجاهد به نبرد با نفس اماره می‌رود و در این راستا غلبه و پیروزی اش بر
نفس، خود ثوابی کمتر از شهادت ندارد.

جنگ آن را که نفس اماره را که عدو دین دولت ماست و راهزن دنیا و آخرت تا به
صمصام خیرات و طاعات برد تا غازی پاشد و مجاهد نویسنده لقب او نه در دیوان دنیا
بلکه بر ساق عرش ای الله و تقبل حسناته و قله بشکره (مولوی، ۹۲: ۱۳۸۷).

وصول به حق و مقیم شدن در مقام امن و رسیدن به مقام مشاهده در پرتو جهاد اکبر نیز حاصل
می‌شود چرا که مولانا آورده است:

اکنون، انبیا خود از مجاهده نمی‌رهند. اول مجاهده که در طلب داشتند، قتل نفس و
ترک مرادها و شهوت و آن جهاد اکبر است. و چون واصل شلنند و رسیدند در مقام
امن مقیم شلنند، بر ایشان کثر و راست کشف شد، راست را از کثر می‌دانند و می‌بینند
(مولوی، ۱۳۷۴: ۱۶۶).

رهایی از رنج

عشاق از درد فراق رنج می‌برند؛ بنابراین از تیغ و شمشیری که آنان را به حق برساند ترسی ندارند، چرا که معتقدند اگر در راه عشق با شمشیر سر را از دست دهیم، در عوض جانی دوباره یافته، گناهان پاک شده و جان به جانان می‌پیوندد. پس شمشیر شهادت در راه حضرت معاشق گرد و غبار را از جان عاشق می‌زداید.

طاقتِ من زین صبوری طاق شد
من ز جان سیر آمدم اندر فراق
زنده بودن در فراق آمد نفاق
تیغ هست از جانِ عاشق گرددُوب
ماهِ جانِ من هوای صاف یافت
چون غبارِ تن بشد، ماهم بتافت
عمرها بر طبلِ عشقت ای صنم
(مشوی، دفتر ششم: بیت‌های ۴۰۶-۴۰۵)

مولانا معتقد است آنکه جهاد اکبر می‌کند از رنج آن جهان رهاست. اینکه نفس را در جهاد اکبر موفق به کشتنش شوی، ارزشش با از دست دادن جان در جهاد اصغر برابری می‌کند.

ای خنک آن کو جهادی می‌کند
بر بدن زجری و دادی می‌کند
تا ز رنج آن جهانی وارهد
بر خود این رنج عبادت می‌نهاد...
سر بریدن چیست؟ کشنن نفس را
در جهاد و ترک گفتن نفس را
(مشوی، دفتر دوم: بیت‌های ۲۴۷۳-۲۴۷۵)

در حالی که برخی آنان را مرده می‌بندازند، زنده‌اند و فریاد (یا لیت قومی یعلمون) سرمی‌دهند. بی‌دست قلچ می‌گیرند و بی‌لب و دهان درمی‌آشامند. بی‌سر، سراندازی می‌کنند و بی‌پای، پای می‌کویند که: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ بِرْزُقُونَ» شرح حال ارواح می‌فرماید که آن روحانیان چه راحت‌اند: «بِرْزُقُونَ فَرَحِينَ» یعنی می‌خورند و می‌آشامند (مولوی، ۱۳۸۷: ۲۰).

نتیجه

از آنچه گذشت چنین استنباط می‌شود که مولانا برای شهید جایگاه ویژه‌ای قائل شده است. شهید کسی است که در راه خدا با ارزش‌ترین چیز یعنی جانش را با عشق ایثار می‌کند. مردان خدا عشق

به حق را از عهد است با خود آورده و مست لقای مجده اویند از این رو به راحتی در راه حق جان خود را قربانی می کنند. امام حسین^(ع) و شهدای قافله کربلا سمبل شهیدان تاریخ اند. مولانا در توصیف شهیدان از آموزه های قرآنی بهره گرفته است و بر اساس همین آموزه ها خریدار جان و هستی آدمیان پاکباز را معشوق ازلی می داند. پس شهادت در این منظر بهترین تجارت است چرا که جان می دهی و در عوض گوهر فراوانی به دست خواهی آورد؛ زیرا دیه چنین جانی خود حق تعالی است. مولانا با چه انگیزه ای مردن و کشته شدن را ، ملاک شهادت یا مرگ فی سبیل الله می داند. پس نیت در این زمینه اهمیت خاصی دارد.

شهیدان، عشق حق را قبله کاروان خود قرار داده اند و از این راه به وصول معشوق می رستند. عشق به سیروسلوک سرعت می بخشد. این عشق خود نتیجه معرفت است و اینجاست که نتیجه می گیرد شهید به اوج قله عرفان رسیده است.

بال و پر شهید عشق است و با آن به سوی معشوق کشیده می شود. پر پرواز هر چه سبک تر، پرواز راحت تر صورت می گیرد و این سبکی همان رهایی از دنیا و تعلقات ناشی از آن است و اینجاست که مولانا شهیدان را سبک روحان عاشق خطاب می کند که در پرواز از مرغان پروازی پرنده ترند. راه عشق راهی پر از بلاست که البته در این راه گوهرهای فراوانی نصیب عاشقان می شود و حتی مولانا لازمه پخته شدن هر خامی را بلا می داند؛ ولی شهیدان عاشق، پیش از اینکه بلا بخواهد آنان را شکار کند، خود داوطلبانه بلاها را به جان خریده اند. به عقیده مولانا جانبازی و فدا کردن جان ارزشش بستگی به ارزش کسی دارد که برایش جان می بازد. پس خوشابه حال آنان که جانشان را برای کسی فدا کرده اند که ارزش جان سپاری داشته باشد. معرفت به اشخاص شجاعت و دلیری می دهد؛ یعنی لازمه هر عارفی شجاعت و دلیری است.

ملای بلخ با تأسی به پیامبر^(ص) جهاد را به دو قسم یعنی جهاد اصغر و جهاد اکبر تقسیم می کند. جهاد اصغر همان جنگ با دشمن دین و کشته آن شهید است و جهاد اکبر جنگی است که در آن مجاهد به نبرد با نفس اماره می رود و در این راستا غلبه و پیروزی اش بر نفس، خود ثوابی کمتر از شهادت ندارد. به عقیده مولانا هر دو جهاد از اهمیت خاصی برخوردار است و هر دو را کار شجاعان می داند. از منظر وی جهاد واقعی، جهاد با نفس است. کشنده نفس چه در جهاد اصغر باشد یا جهاد اکبر، نزد مولانا شهید محسوب می شود. پس از این منظر مولانا شهادتی عرفانی و درونی را

علاوه بر شهادت ظاهري و بيروني قبول دارد چرا که در هر دو عاشق به مشاهده معشوق رسيده و در او فاني گشته است. در اشعار مولانا از شهادت عرفاني يا دروني تعبير به مرگ پيش از مرگ نيز ياد شده است که در طي آن عاشقان هر زمان جان خود را فدا مي کنند و دربرابر، چيزهای بسیار با ارزش تری به دست می آورند. شاید بتوان گفت مرگ سرخ يا شهادت ظاهر تفاوتش با آن شهادت درونی يا مرگ پيش از مرگ در این است که با مرگ سرخ وصال كامل برای عارف ميسر می گردد چرا که در اين نشهء دنيوي کمال وصول ممکن نیست پس شهادت برای عارفان و عاشقان آخرین مرحله قوس صعود است که به بارگاه هميشگی شان باز می گردند و در جوار حضرت حق مأوا می گرینند. مولانا در شهادت چيزی جز زیبایی نمی بیند چرا که از اين طريق عاشق به وصال معشوق خود می رسد؛ از اين رو توصيه می کند که باید روش حسينی را برای خود سرمشق قرار داد و از اين طريق به فنا و بقا دست یافت.

كتاب‌نامه

- قرآن مجید
- نهج البلاغه
- افلاکی، شمس الدین. (۱۳۸۵)، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب.
- اکبرآبادی، ولی محمد. (۱۳۸۳)، شرح مثنوی مولوی (مخزن الاسرار)، تهران: قطره.
- بهشتی، ابوالفضل. (۱۳۸۷)، فلسفه و عوامل جاودانگی نهضت عاشورا، قم: بوستان کتاب.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۳)، تفسیر و نقد تحلیلی مثنوی جلال الدین محمد بلخی، تهران: اسلامی.
- جوادی آملی، عبد الله. (۱۳۸۷)، حمامه و عرفان، قم: اسراء.
- خلجمی، حسن. (۱۳۸۹)، «روح‌های آسمانی»، نشریه طلوع، سال هشتم، شماره ۳۱.
- خواجه ایوب. (۱۳۷۷)، سرار الغیوب (شرح مثنوی معنوی)، تهران: اساطیر.
- دهباشی، علی. (۱۳۸۲)، تحقیقاتی آن جهانی، تهران: سخن.
- رضایی‌نیا، عبدالرضا. (۱۳۸۴)، «سیمای شهادت در آینه شعر»، نشریه فرهنگ ایثار و شهادت (مجموعه مقالات)، دبیرخانه شورای هماهنگی و نظارت بر امر ترویج فرهنگ ایثار و شهادت.
- زمانی، کریم. (۱۳۸۳)، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
- سبزواری، هادی بن محمد. (۱۳۸۳)، شرح مثنوی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- شیمل، آنه ماری. (۱۳۸۰)، من بادم و تو آتش، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: طوس.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (بی‌تا)، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار.
- محمدیان، عباس. (۱۳۸۶)، سیمای انسان در مثنوی مولوی، سبزوار: دانشگاه تربیت معلم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵)، قیام و انقلاب مهدی^(۴) از دیدگاه فلسفه تاریخ و مقاله شهید، تهران: صدر.
- معین، محمد. (۱۳۷۱)، فرهنگ معین، تهران: امیر کبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۴)، فیه ما فيه، تهران: مرکز.
- . (۱۳۸۷)، مکتوبات و مجالس سبعه، تهران: اقبال.
- . (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، مقابل نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، تهران: تمیشه.
- . (۱۳۸۶)، کلیات شمس تبریزی، براساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: دوستان.
- میبدی، ابوالفضل رشید الدین. (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و علة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تهران: امیر کبیر.